

پاره‌های ایران شناسی

۲۱۴- سوءاستفاده از عناوین علمی

دقیق‌بودن در ذکر صحیح نام و نام‌خانوادگی و عنوان افراد، موجب غنای اخلاقیات در جامعه و اعتمادسازی بین شهروندان می‌شود. به عکس، سوءاستفاده از عناوین و بر خود بستن نام‌های دروغین، از مصادیق تدلیس و تزویر است. در جامعه‌یی که از سویی دچار تغییرات پرشتاب، از سویی گرفتار تهدید گسست فرهنگی و از دیگر سوی بی‌اعتنا به امانت و اخلاق است، بسیاری از کسان، خود را چنان می‌نمایند که در حقیقت نیستند؛ به قول سعدی:

«شیادی گیسوان بافت که من علوی‌ام و با قافله‌ی حجاز به شهر درآمد که از حج می‌آیم و قصیده‌یی پیش ملک برد که من گفته‌ام. نعمت بسیارش فرمود و اکرام کرد تا یکی از ندمای ملک که در آن سال از سفر دریا آمده بود، گفت: من او را عید اضحی در بصره دیدم، معلوم شد که حاجی نیست. دیگری گفتا: که پدرش نصرانی بود در ملتیه، علوی صورت نبندد. و شعرش را به دیوان انوری دریافتند. ملک فرمود تا بزندش و نفی کنند تا چندین دروغ چرا گفته است!»
البته در عصر سعدی، سید بودن و حاجی بودن و شاعر بودن، امتیاز اجتماعی بود و شیادان این‌گونه عناوین را جعل می‌کردند. امروز، داشتن مدارک دانشگاهی و عناوین علمی و دکتر و مهندس بودن، ارزش اجتماعی‌ست و بعضی‌ها این عناوین را می‌دزدند.

البته، در بعضی موارد، هم‌چون تغییر نام و نام خانوادگی، بعضی اشخاص تاوان تغییر طبقه‌ی اجتماعی و فرهنگی خود را می‌دهند. برای مثال، کسانی هستند که نام شناسنامه‌یی خودشان را دوست ندارند. یعنی به فاصله‌ی یک نسل، نامی که پدران و مادران بر فرزندان نهاده‌اند، به دلیل اختلاف سلیقه و تفاوت ذائقه‌ی فرهنگی فرزندان با پدر و مادرشان، پسند خاطر نسل بعد نیست و آن را عوض می‌کنند. قانون، چنین راه حلی را پیش پای اشخاص گذاشته و افراد می‌توانند نام خود را عوض کنند. ساده‌ترین کار، در این راستا، دستکاری گزینشی در نام اصلی با کوتاه کردن آن‌هاست. برای مثال، کسی که نامش در شناسنامه عبدالحسین یا عبدالعلی است، خود را حسین یا علی می‌نامد؛ یا آن‌که نامش علیقلی یا حسین‌قلی است، خود را علی یا حسین قلمداد می‌کند، یا آن‌که نامش

غلام‌رضا، غلام‌حسین یا غلام‌عباس است، «غلام» را از اول نام خود برمی‌دارد؛ چنان‌که دکتر ابراهیم تیموری طی مقاله‌یی در شرح حال عباس آرام که در ۱۳۳۸ پس از علی‌اصغر حکمت وزیر امور خارجه شد، نوشته است:

«قبل از آن‌که در وزارت امور خارجه به مقاماتی برسد، او خود را به همان نام واقعی خود که در شناسنامه‌اش هم مندرج شده یعنی غلام‌عباس می‌نامیده است. اما بعدها که به تدریج به مقاماتی دست می‌یافت، کلمه‌ی غلام را از اول نام خود حذف می‌کرد و خود را عباس آرام می‌خواند و به خصوص، بعد از انتصاب به وزارت امور خارجه اگر کسی به او غلام‌عباس می‌گفت، برمی‌آشفت و ناراحت می‌شد و به همین جهت بعضی از خبرنگاران روزنامه‌ها برای آن‌که به اصطلاح او را قفلک بدهند... نام او را غلام‌عباس می‌نوشتند.» (بخارا، ش ۷۴، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۹۳)

عده‌یی هم هستند که کارشان از تغییر نام فراتر می‌رود و خود را به نامی کاملاً متفاوت از نام شناسنامه‌یی خود مشهور می‌کنند؛ چنان‌که اغلب شاعران و هنرمندان به تخلص یا شهرت انتخابی خود مشهورترند تا نام خانوادگی‌شان. بعضی دیگر، عناوینی را خوش دارند. راه صحیح و معقول، آن است که اشخاص با گذراندن دوره‌های آموزشی و پژوهشی صاحب آن عناوین شوند؛ نه آن‌که خود را با القاب و عناوینی که خلاف واقع است، معرفی کنند. سوءاستفاده از عناوین علمی پروفیسور، دکتر، مهندس، آیت‌الله، حجت‌الاسلام و امثال آن‌ها در جامعه‌ی ما مخصوصاً در چند سال اخیر خیلی رونق گرفته است و به حکایت صفحه‌ی حوادث مطبوعات، گاهی به منظور کلاهبرداری صورت می‌گیرد.

در خرداد ماه سال گذشته، در مناظره‌ی تلویزیونی نامزدان ریاست‌جمهوری، هنگامی که آقای مهندس میرحسین موسوی از رییس‌جمهور سابق کشورمان با عنوان «آقای دکتر خاتمی» یاد کرد، آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد گفت: «به کسی می‌توان دکتر گفت که یا دوره‌ی دکتری را تمام کرده باشد و یا در امتحان جامع دکتری قبول شده باشد. آقای خاتمی، لیسانس فلسفه است و شخص محترمی هم هست اما دکتر نیست.»

رییس‌جمهور سابق، هیچ‌گاه شخصاً از عنوان «دکتر» استفاده نکرده بود؛ اما علاقه‌مندانش او را شفاهی و کتبی به این عنوان خطاب می‌کردند. داستان کذب بودن مدرک دکتری چند تن از مسؤولان رده‌بالای دولت نهم و دهم هم سال گذشته تا مدتی در

صدر اخبار کشور بود. بالاخره، اخیراً دولت دهم، لایحه‌ی یک فوریتی در مجلس شورای اسلامی به تصویب رساند که هر کس بدون استحقاق از تیتراهای علمی جلوی نام خود استفاده کند، جریمه شود. نظر ما نیز همین است که اگرچه اخذ مدارک و طی مدارج دانشگاهی فی ذاته امتیاز فوق‌العاده‌ی نیست و بسا نخبگان بی‌مدرک هستند که سواد و صلاحیت‌شان بیش از دارندگان مدرک است، اما این عمل هم که اشخاص فاقد مدارک و مدارج، به دروغ آن عناوین و تیتراها را بر خود ببندند، قابل دفاع نیست.

لایحه‌ی اخیر دولت که در مجلس هم به تصویب رسید، اگر درست و بدون تبعیض اجرا شود، در اعتمادسازی بین مردم نقشی سالم ایفا خواهد کرد تا اشخاص از استفاده از عناوین دروغین بپرهیزند. در اروپا مخصوصاً بر پشت کتاب‌های علمی و در پیشانی مقالات پژوهشی مرسوم است که آخرین درجه‌ی علمی نویسندگان را چاپ کنند تا خواننده حتی قبل از خواندن مقاله، به درجه و مرتبه‌ی علمی نویسنده آشنایی یابد. ما نیز در مجله‌ی حافظ نوعاً این سنت علمی را رعایت می‌کنیم. شاید از این پس که مجلس شورای اسلامی قانون تازه‌ی با ضمانت اجرای کیفی در این باره تصویب کرده است، باید وسواس بیش‌تری نشان داد. علی‌العجالة، و پیشاپیش، این بنده که نام و نام کاملم در شناسنامه «سید حسن امین» است، مدارک و مدارج علمی خود را در این‌جا می‌نویسم تا دیگران هم به این رویه تاسی کنند:

۱- کارشناس حقوق قضایی، دانشگاه تهران ۲- کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه تهران ۳- دکتری تخصصی (پی.اچ.دی) در حقوق، دانشگاه گلاسگو (انگلستان) ۴- پروفیسوری (استاد صاحب کرسی) حقوق، دانشگاه گلاسگو کالدونیا، (انگلستان)

۲۱۵- نقش برجسته‌ی کوروش

نقش برجسته‌ی مجسمه‌ی کوروش در دشت مرغاب - واقع در چهل و چند کیلومتری تخت جمشید - حائز اهمیت فراوان است، و خود دشت مرغاب به همین مناسبت نامگذاری شده است، زیرا مردم از زمان‌های قدیم پیکر برجسته‌ی کوروش را با بال‌هایی که برشانه دارد، به صورت مرغی آسمانی، تصور کرده‌اند و نام آن‌جا را مرغاب گذاشته‌اند.

دشت مرغاب در پاسارگاد (قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی هخامنشی) واقع شده است و پاسارگاد میهن و خاستگاه خود کوروش و داریوش است.

در پاسارگاد از کوروش دو نقش برجسته داریم که یکی همین پیکر بالدار کوروش است و یکی دیگر یک گوشه‌ی دامن کوروش است که قسمت بالای آن شکسته است.

سیاحان و باستان شناسانی که در زمان‌های گذشته به ایران آمده‌اند، از روی پیکره‌ی بالدار کوروش نقاشی کرده و عکس‌هایی از آن برداشته‌اند، در همه‌ی عکس‌های قدیمی کتیبه‌ی به سه خط فارسی باستان، ایلامی و بابلی در بالای پیکره دیده می‌شود که ترجمه‌ی آن چنین است: «منم کوروش شاه شاهان.»

۲۱۶- تفسیر شاهی

تفسیر شاهی یا آیات الاحکام فارسی تألیف سید ابوالفتح بن میر مخدوم بن امیر شمس‌الدین محمد بن امیر سید شریف حسینی عربشاهی جرجانی (وفات، اردیبه‌ل، ۹۷۶ ه.ق.) معاصر شاه تهماسب اول (وفات ۹۸۰ ه.ق.) است که قاضی نورالله در مجالس، خوانساری در روضات و آقابزرگ تهرانی در الذریعه از او به عنوان یک فقیه و عالم شیعی یاد کرده‌اند و این غیر از میرمخدوم شریفی شیرازی (وفات ۹۹۵ ق) از متعصبان اهل سنت است که موجب گرایش شاه اسماعیل ثانی به مذهب اهل سنت شد.

آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی نوشته است که: ان التوصیف بالعربشاهیه انه باعتبار الامهات فان امرأه الشریف الجرجانی کانت من الاسره العربشاهیه کما ان زوجه المیر مخدوم کانت منهنم فاذن لا اشکال فی ذلک کما سیأتی.

«رساله‌ی فتحیه» در شرح حال میرابوالفتح عربشاهی از تألیفات آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی در مقدمه‌ی این کتاب چاپ شده است. (ر.ک. تفسیر شاهی، تصحیح ولی‌الله اشراقی سرابی، تهران، انتشارات نوید، ۱۳۶۲)

۲۱۷- شعری از خاقانی

اشعاری که در مفاخره سروده می‌شود، خواه‌ناخواه به تحقیر همتایان شاعر می‌انجامد. نمونه‌ی بارز آن این شعر مشهور خاقانی شروانی است:

خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند

زاغ‌اند و زاغ را صفت بلبل آرزوست

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

(دیوان خاقانی، چاپ دکتر ضیاء‌الدین سجادی، ص ۸۳۹)

۲۱۸- بازتاب انقلاب سفید در شعر فارسی

محمدرضاشاه پهلوی پس از فوت آیت‌الله بروجردی، با فرزندم در ۶ بهمن ۱۳۴۱ دست به «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» زد. رژیم سابق مدعی بود که «انقلاب سفید» مساوی قانون اساسی است و هر کس بخواهد در ایران زندگی کند باید به نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب سفید معتقد و ملتزم باشد.

همان‌طور که در مقدمه‌ی ایران‌نامه: تاریخ منظوم ایران نوشته‌ام، در عصر پهلوی تعداد زیادی از شاعران همانند شاعران مدیحه‌سرای پیش از مشروطیت به سرایش اشعاری درباره‌ی سلاطین وقت اهتمام کردند از جمله در دوره‌ی رضاشاه، حبیب‌الله نوبخت و در دوره‌ی محمدرضاشاه کسانی هم چون مرتضی هوشنگ ایل‌بیگی، بانو یمینی عظیمی، عبدالغفار غفاری، ابوالحسن هادیان، چندین «شاهنامه‌ی پهلوی» سرودند.

شاه ایران بر تعداد اصول انقلاب خود اندک‌اندک افزود تا آن‌ها را به دوازده اصل رساند. شعر زیر را مرحوم ابوالقاسم حالت (۱۲۹۸-۱۳۷۱) که مدت‌ها سردبیر هفته‌نامه‌ی فکاهی توفیق بود، درباره‌ی «اصول دوازده‌گانه انقلاب سفید ایران» سروده است:

فرا رسیده کنون روزگار خوبتری
که هر کسی برد از دسترنج خود ثمری

نمی‌شود ثمر کار هیچ دهقانی
نصیب مالک بیدادکیش مفت بری
رسد درست به هرکس هر آن‌چه حق دارد

نه کم‌تری به میان آید و نه بیش‌تری
زنان مساوی مردان مقام می‌یابند
به مجلسین و یا در مجامع دگری

به هر دهی ز تلاش سپاهی دانش
گشوده گشته به روی کسان ز علم دری
به جنگلی که چو گنجی گران‌بها باشد

کسی به پا نزند هر درخت را تبری
برند سود ز هر کارخانه کارگران

نمی‌رود ز میان حق هیچ کارگری
میان مالک و دهقان صفا و صلح بود

نه جنگ و کینه به جا مانده و نه شور و شری
به کارخانه‌ی دولت سهیم شد مالک

چو از فروش ده خویش یافت سیم و زری

به روستاست ز سعی سپاهی بهداشت
سلامت همه کس در امان ز هر خطری

نهد به کوشش و همت سپاهی ترویج
به هر دهی ز کشاورزی نوین اثری

به پاست خانه‌ی انصاف در میان دهات
که تا نه کس ستمی بیند و نه کس ضرری

دهد به روی زمین ز آب‌های زیرزمین
نهال کوشش هر کشتکار برگ و بری

ز طرح‌ریزی برنامه‌های نوسازی
به گوش خلق ز هر گوشه‌یی رسد خبری

ز انقلاب اداری است گر در این کشور
گرفته وضع ادارات صورت دگری

نشانه‌یی است اصول دوازده‌گانه
ز عدل‌پروری شهریار دادگری

۲۱۹- توارد در شعر قیصر امین پور

توارد در لغت به معنی با هم وارد شدن و در اصطلاح بدیع آن است که دو شاعر یا دو نویسنده، بی آن‌که از سروده یا نوشته‌ی یک‌دیگر آگاه باشند، اثری پدید آورند که در معنا و گاهی حتی در لفظ بسیار شبیه بلکه یکسان باشند، چندان که خواننده یا شنونده گمان کند که یکی از آن دو، کلام خود را از روی دست دیگری نوشته به اصطلاح مرتکب «سرقت ادبی» شده است. نمونه‌ی کاملاً طبیعی این اتفاق دو نامه‌یی بود که استاد ایرج افشار و این بنده، هر دو تقریباً هم‌زمان درباره‌ی نامه‌ی منسوب به امیرکبیر خطاب به ناصرالدین شاه که در مجله‌ی گیلان ما چاپ شده بود، به آن مجله فرستاده بودیم که هر دو در یک شماره چاپ شد.

شاعر خوب معاصر، و دوست فقید من، قیصر امین‌پور می‌گوید:
ناگهان چقدر زود، دیر می‌شود.

چند شب پیش آقای ناصر بهبهانی (سردفتر اسناد رسمی که از سلاله‌ی آیت‌الله سید عبداللّه بهبهانی‌ست و همسر فرهیخته‌اش بانو عفت بهبهانی، انجمن پرتو مولانا و انجمن صائب را دبیری می‌کند)، بیت نغزی را برایم خواند که یادداشت کردم و هرچند گوینده‌ی آن را نمی‌شناسم؛ گویا قیصر این مضمون را از آن شاعر قدیمی گرفته باشد و شاید هم توارد باشد:

آن قدر منتظرم در ره شوق
که اگر زود بیایی، دیر است
متن کامل شعر قیصر امین پور این است:

حرف‌های ما چقدر ناتمام
تا نگاه می‌کنی وقت رفتن است
باز هم همان حکایت همیشگی
پیش از آن‌که باخبر شوی
لحظه‌ی عزیمت تو ناگریز می‌شود
ای دریغ و حسرت، همیشگی
ناگهان چقدر زود دیر می‌شود.
این بیت را نیز خود من در یکی از مرقات قدیمی دیدم:
غلو شوق نگر کز برم نرفته هنوز

برای آمدنت دیده‌ام به راه بود

محمدتقی جعفری در مجلس ختم او رفته است، گزارشی خواندنی
به یادگار گذاشته است. نوشته‌ی مرحوم وحیدنیا، در حافظ شماره‌ی
۶۷ (اسفند ۱۳۸۸) باز چاپ شد.

۲۲۱- دکتر محمد معین و برادرش مهندس علی معین

مهندس علی معین (برادر زنده‌یاد دکتر محمد معین) فرزند
شیخ ابوالقاسم، نوه‌ی پسری شیخ محمدتقی معین‌العلمای رشتی و
نوه‌ی دختری شیخ محمدسعید رشتی متولد ۱۶ آبان ۱۲۹۸ در ۳۰
دی ۱۳۸۸ در پاریس از دنیا رفت. جنازه‌ی او را به ایران آوردند و در
کنار آرامگاه ابدی برادرش استاد دکتر محمد معین در آستانه‌ی
اشرفیه دفن کردند.

مهندس معین تقریباً دو سال از برادرش دکتر محمد معین
(متولد ۹ اردیبهشت ۱۲۹۷) کوچک‌تر بود و پدر و مادر خود را به
فاصله‌ی سه روز در چهار سالگی (یعنی در شش سالگی برادرش
دکتر محمد معین) از دست داد. این دو برادر یتیم را پدر بزرگ‌شان
معین‌العلمای زیر بال و پر گرفت.
مهندس علی معین در شرح حال مفصلی که از برادر خود نوشته
است، می‌گوید:

«روزی به اقتضای خردسالی و نادانی به هنگام بازی برادرم
(دکتر محمد معین) را از ارتفاع قریب به دو متری هل دادم و با
آن‌که ضربه شدید بود پیشانی برادر شکست و خون زیادی
می‌ریخت، وقتی فامیل خواستند مرا تنبیه کنند برخاست و به کمک
من آمد و گفت: «چیزی نیست!» متأسفانه اثر آن زمین‌خوردگی تا
آخر عمر در قسمت بالای پیشانی او دیده می‌شد و مرا به یاد گذشت
و بزرگواری او می‌انداخت. این خصلت نیکو چون سایر خصایل
نیکویی که در خردسالی داشت، تا آخر عمر در او دیده می‌شد.»

دکتر محمد معین و مهندس علی معین هر دو تحصیلات
ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود در رشت به پایان رساندند. سپس
به تهران آمدند و در دارالفنون ثبت‌نام کردند. دکتر معین برای
تحصیلات عالی به دانشسرای عالی رفت و مهندس معین پس از
دوره‌ی در دارالفنون به دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران راه یافت و
بعد از اتمام آن، وارد کار پیمانکاری در رشته‌ی راه و ساختمان شد.
اولین کار مستقل او ساخت جاده‌ی شوسه‌ی لنگرود به خم‌جاله بود.
بعدها کارهای بزرگ و بزرگ‌تری پرداخت که یکی از آن‌ها ساختن
تونل آب‌رسانی فومن در سد تاریک به طول دوازده کیلومتر و

۲۲۰- هادی حائری و سیف‌الله وحیدنیا

مرحوم میرزا هادی خان حائری (متولد ۱۳۰۹ ق و در گذشته‌ی
۱۳۶۵ ش) از رجال فرهنگی و اجتماعی ایران، فرزند مرحوم حاج
شیخ عبدالله حائری ملقب به رحمت‌علی‌شاه (شیخ بزرگ سلسله‌ی
دراویش گنابادی) بود. این حاج شیخ عبدالله حائری که در شماره‌ی
۳۴ مجله‌ی حافظ مقاله‌ی با عنوان «واکاوی فلسفی یک روایت
تاریخی» راجع به پیشگویی سلطنت رضاشاه پهلوی توسط او نوشته
بودیم، در گذشته موضوع سخن بود؛ ما در این جا از فرزند دانشمند
او، هادی حائری، سخن به میان می‌آوریم.

مرحوم هادی حائری صبح‌های جمعه نشست ادبی ممتعی
اغلب با حضور مرحومان سید محمدکاظم عصار، سید محمد محیط
طباطبایی، محمدتقی جعفری، سیف‌الله وحیدنیا و دیگران در
خانه‌ی او برگزار می‌شد که من هم چند بار به آن مجلس شریف،
پیش از سفر دور و درازم به اروپا راه یافتم.

حائری، در ادبیات شاگرد ادیب الممالک فراهانی بود و معارف
اسلامی را نزد میرزا علیمحمد حکمی اصفهانی، میرزا حسن
کرمانشاهی و میرزا مسیح طالقانی خوانده بود. متلک‌گوی غربی
بود. روزی به من گفت: «دانشگاه چه خبر است؟» عرض کردم:
«خبری نیست. گفت: آخر این هم، شد اسم؟ دانشگاه یا بدون «ه»
است و معنایش این است که آن‌جا علم را فلان می‌کنند یا با «ه»
است و آن به این معنی است که آن‌جا علم‌گاه هست و گاه نیست.

دکتر سیف‌الله وحیدنیا در مقدمه‌ی که بر یادنامه‌ی استاد سید
علینقی امین، گردآوری مرحوم احمد نیکوهمت، نوشته است، به
تفصیل از مرحوم حائری یاد کرده و از منبری که مرحوم علامه

تأسیس سیمان سپاهان بود. وی زبان فرانسه را خوب می‌دانست و کتابی نیز درباره‌ی زندگی و خاطرات و خدمات برادرش زنده‌یاد دکتر محمد معین (انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۷۰) نوشته است.

۲۲۲- نامه‌ی دکتر مصدق به آیت‌الله میلانی

آیت‌الله سید محمدهادی میلانی مقیم مشهد، از مراجع تقلید شیعه بود که در نهضت ملی ایران با زنده‌یاد دکتر محمد مصدق نظر مساعد داشت. ما پیش از این دو نامه از آن بزرگوار را در شماره‌های قبلی مجله‌ی حافظ چاپ کرده‌ایم، یکی خطاب به آقای مهندس منوچهر سالور و دیگری خطاب به مرحوم دکتر اسدالله مبشری. اکنون نامه‌ی نویافته‌ی حاضر را که دکتر مصدق در پاسخ نامه‌ی تسلیت آیت‌الله میلانی (به مناسبت درگذشت همسر مرحوم دکتر مصدق) نوشته است، چاپ می‌کنیم. این نامه البته در کتاب دو جلدی **نامه‌های دکتر مصدق** (تدوین محمد ترکمان، چاپ دوم، ۱۳۷۵) وجود ندارد.

اهرآباد ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۴

عرض می‌رود بی‌شک از حضرت آیت‌الله
رسیده به کفایت سرور و رحمت بی‌شک
نور خورشید از این جهت بر ما روشن گشته
و ما را به نور هدایت رسانیده و ما را در راه
دردم را در این لحظات بحرانی از خود دور
رنگین با نام در کف دستم در راه و در راه
ببر دل‌های من در راه و در راه و در راه
نه سال است در راه و در راه و در راه
نور آسمانی در راه و در راه و در راه
تکراره فدای کفایت سرور و رحمت بی‌شک
صورت من در راه و در راه و در راه
در کف دستم

صورت من در کف دستم
در کف دستم

۲۲۳- زنان شاعر سبزواری

سبزواری از شهرهای ادب‌پرور و شعرخیز خراسان است که بزرگانی چون ابوالفضل بیهقی، خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه عطاملک جوینی، ابن‌یمین فریومدی، ملاحسین کاشفی، حاج ملاهادی سبزواری، دکتر قاسم غنی، دکتر علی شریعتی و امثال ایشان از آن برخاسته‌اند. تاکنون از طبقه‌ی نسوان، چهره‌ی برجسته‌یی که قابل قیاس با این بزرگان باشد، از سبزواری برخاسته است اما چندین شاعره از این شهر برخاسته‌اند که در این جا با اتخاذ فرصت از این‌که روز زن (تولد حضرت فاطمه زهرا) امسال به خردادماه افتاده است، از این زنان شاعر به سلسله مراتب تاریخ تولدشان ذکر کوتاهی می‌شود:

۱- صابره چشمی که شرح حال و نمونه‌ی اشعارش در **تاریخ سبزواری** تألیف سید علینقی امین چاپ شده است. (ر.ک. تاریخ سبزواری، ص ۴۵۰)

۲- زرین تاج خضرابی (ثابت) متولد ۱۳۰۰ که شرح مختصر زندگی و نمونه‌ی شعرش اول بار در **تاریخ سبزواری** آمده است. (تاریخ سبزواری، ص ۵۱۵) ما نیز پیش از این دفتر شعر او را در **ماهنامه‌ی حافظ** معرفی کرده‌ایم.

۳- محترم صبوری که شرح حال و نمونه‌ی شعرش در **تاریخ سبزواری** آمده است. (ص ۵۱۶)

۴- فاطمه عربشاهی سبزواری که شرح حال کامل و مجموعه‌ی مفصلی از اشعارش در پایان کتاب **مادر در ادبیات معاصر** تألیف رحیم فضلی، **زنان شاعر** تألیف مهری شاه‌حسینی و **تذکره‌ی سخنوران بیهق** تألیف حسن مروجی چاپ شده است.

۵- صدیقه روحانی متخلص به وفا، لیسانسیه‌ی زبان ادبیات از دانشگاه مشهد و دبیر ادبیات دبیرستان‌های دخترانه‌ی سبزواری که شرح حال و نمونه‌ی اشعارش در **تذکره‌ی سخنوران بیهق** تألیف حسن مروجی چاپ شده است.

۶- عشرت میرمعظمی، دبیر بازنشسته مقیم تهران که دفتر شعر او با نام **هستیم را با تو قسمت می‌کنم** در تهران به چاپ رسیده است.

۷- اقدس امین (نایب‌الصدری)، آموزگار بازنشسته‌ی آموزش و پرورش که بعضی از اشعار او در **یادنامه‌ی آیت‌الله سید علینقی امین** چاپ شده است.

۸- شهلا بروغنی که دفتر شعر او با عنوان **مروارید** در مشهد چاپ شده است.